

دولتشاه و خاندان دولتشاهی

دولتشاه و مسافران اروپائی

-۳-

مسافران اروپائی که در روزگار دولتشاه به ایران آمده‌اند غالباً او را در سفر نامه‌های خود یاد کرده‌اند گرچه اظهار نظرهای این جهانگردان مبتنی بر مسموعات می‌باشد حیثاً اشعاری به خلق و خوی دولتشاه دارند. در وویل در سفر نامه خود می‌نویسد: (۱) وجود محمد علی میرزا فرزند ارشد شاه در رأس حکومت کرمانشاه که در ستمگری و جهل و نفرت عمیق نسبت به تمدن ید طولائی دارد خلق و خوی کرمانشاهیان را خشن تر ساخت....

محمد علی میرزا خبر انتصاب عباس میرزا برادر کوچکترش را به ولیعهدی با خشم و کین تلقی کرد. زیرا ولیعهدی ایران را قانوناً حق خود می‌دانست. محمد علی میرزا مردی آتشین مزاج و فاقد اراده کنترل اعصاب خویش بود ازین رو بیدرنگ راه تهران را در پیش و پدر را از این تبعیض ناروا بیاد ملامت گرفت...

محمد علی میرزا که قبلاً موافقت برخی از بزرگان مملکت را جلب کرده بود با نخوت تمام گفت: (من شجاعت را از پدر به ارث برده‌ام نه از مادر. اگر احقاق حق نشود با همان شجاعت حقوق از دست رفته را تأمین خواهم نمود! قانون بِنفع من حکم می‌کند و هر کس نقض قانون کند با تخت و تاج خود بازی کرده است) آنگاه دست به قبضه شمشیر برده و گفت:

«حال که شما نمی‌فهمید که چه می‌کنید، حال که رفتار شما چون پیرزنان مکارانه است شمشیر بین ما حکم شده و از حقوق من دفاع خواهد کرد.»

شاه که از چنین بیان گستاخانه‌ای بر سر خشم آمده بود فرمان داد که هماندم محمد علی میرزا را بازداشت کنند ولی دیگر دیر شده بود زیرا شاهزاده با تفاق دسته اسکورت برگزیده خویش شتابان راه کرمانشاه را در پیش گرفته بود.

بمحض ورود به کرمانشاه شروع به تجهیز قوا نمود. لشکریان در اندک مدتی آماده کارزار شدند ولی بنا به ملاحظاتی که شاید نامناسب دیدن جمله بی‌پرده بر پدر و یا احتمالاً

نارسائی قوای جنگی وی برای نبرد با ارتش منظم دولت بخصوص ترس از توپخانه ارتش دولتی که در عین نارسائی باز هم دهشت بار بود بالاخره شاید هم با توجه به نقطه ضعف فتحعلیشاه یعنی پولدوستی وی و امکان جلب نظروی با تقدیم پیشکش‌های قابل توجه از حرکت بسوی تهران سر باز زد و ناگهان بدون اعلان جنگ به لشکریان (سلیمان پاشا) والی بغداد حمله ور شد و با استفاده از غافلگیری او نیروهای وی را کاملاً درهم شکست و غرامت جنگی هنگفتی بدست آورد. آنگاه همه پولهایی را که ازین راه عایدش شده بود برای فتحعلیشاه فرستاد. فتحعلیشاه پولها را قبول کرده و با آن کاخ و ده کوچکی بر کنار رودخانه کرج واقع در هفت فرسنگی تهران بنام (سلیمانیه) بنا نهاد. تا خاطرۀ شکست و تأدیه غرامت سلیمان پاشا رازنده نگهدارد.

در سفرنامه ژوبر (۱) چنین آمده است :

محمد علی میرزا که هوخواهان رقیبش (عباس میرزا) او را میرعلیخان می خوانند پسر بزرگتر فتحعلیشاه است.

مادرش يك کنیز خوارزمی است و بیرحمی تاتاری در رگ و خونس روان است و از زمان خریدی این خاصیت درو دیده شده است. دلاوری و بی باکی که او از خود با کمی سن و سال بروز داده نیز قابل ملاحظه است. درشش سالگی اسب سواری و نیزه پرانی آموخت ، در چهارده سالگی در نخستین جنگ شرکت کرد.

ژوبر از قول محمد علی میرزا نسبت به ولیعهد عباس میرزا چنین می نویسد : بگوئید این عباس میرزا چه کرده است که آنقدر نام کریهش باید به گوش من بخورد. کدام لشکر را شکست داده؟ کدام استان را فتح نموده؟ هر بهاری که می شود او به سوی کرانه های رود کر پیش می رود و او می گوید که دشمن را تا جایگاه سرد و ظلمانیس عقب می راند و همه پائیزها از ارس بازمی گردد بی آنکه جنگی کرده باشد. نزدیک زمستان به تبریز بازمی گردد و خستگی این نبردهای خیلی افتخار آمیزش رادرو می کند. آه اگر بمن اجازه می دادند تا به در آهن (در بند) بروم و روسی های ساکنین شمال را جستجو کنم و زور بازوی خود را به آنها نشان دهم.

شاید آنها ساطور مرا در میان چنگهایم بشکنند ولی لااقل پشت مرا در جنگ نخواهند دید.

جیمز موریه در سفرنامه خود که به فرانسه ترجمه شده ملاقات سفیر انگلیس (سرگور - اوزلی) را با محمد علی میرزا در سال ۱۸۱۲ میلادی که در عمارت خورشید تهران صورت گرفته شرح داده است. موریه می نویسد : شاهزاده محمد علی میرزا هیكلی قوی دارد و هیأت او بسیار عادی است. قیافه او عصبی و خشن است. با حرارت و خیلی بلند حرف می زند و ضمن حرف دستها را زیاد تکان می دهد. سوالات بسیاری از سفیر کرد و خیلی از جوابها را رد کرد.

۱ - مسافرت در ارمنستان و ایران ، ترجمه علیقلی اعتماد مقدم - بنیاد فرهنگ ایران (۳۹)

ظاهراً خیلی لجوج است. وقتیکه سفیر به او گفت که در جنگ علیه عبدالرحمن پاشا دلیرها از خود نشان داده است. شاهزاده پاسخ داد: چیزی نیست. این کار خدمت نیست. انجام وظیفه در قبال قبله عالم قابل ذکر نیست. فقط وقتی کاری را می توان خدمت نامید که انسان جانش را در راه قبله عالم فدا کند.

صحبت بر سر آمریکا شد که ایرانیان آنرا «ینگ دنیا» می نامند. ایرانیان به این موضوع خیلی اهمیت می دهند. عجب اینکه شاهزاده درین باره اطلاعات زیادی داشت مثل این بود که تاریخ آمریکا را خوانده است. از تقسیم آمریکا به دو قسمت شمالی و جنوبی خبر داشت. جزئیاتی از تاریخ مکزیك برای ما گفت که موجب تعجب ما شد...

از توجه به آنچه که گذشت می توان دریافت که مسافران اروپائی نسبت به دولت شاه خوشبین نبوده اند و با آنکه از ولیعهد عباس میرزا غالباً تعریف و تمجید نوشته اند از برادر روی به نیکی یاد نکرده اند.

وجود این وضع شاید بیشتر معلول محیط زندگی دوبرادر باشد. ولیعهد در دروازه اروپا می گذراند. با تمدن اروپائی آشنا بود و ازین رو برای اولین بار بمنظور اخذ معارف و صنایع محصل به اروپا فرستاد. دولت شاه در محیطی عشایری سر می کرد و باتفاق به مسافری اروپائی برخورد داشت. ازین گذشته دولت شاه فوق العاده متعصب و به سنن و آداب مذهبی پای بند بود و اصولاً نسبت به اروپائیان با سوء ظن می نگریست. روابط دولت شاه با مراجع و اعلام وقت چون شیخ احمد احسائی و سید مهدی بحر العلوم و خاندان کاشف الغطاء که به تفصیلی افسانه مانند در قصص العلماء تنکابنی ضبط شده معرفت روحیه و اخلاق سرحددار عراقین می تواند باشد. به علاوه سرنوشت هندوستان و فرمانروایان آن سامان را دولت شاه همواره پیش چشم داشته (۱) و ازین سبب با اروپائیان نمی جوشیده است. در مقابل اروپائیان نیز به اتکاء شایعات شخصیت دولت شاه را در میان هاله ای از اوهام و افسانه تصویر کرده اند.

اینک که از پس دو قرن اسناد محرمانه وزارت های خارجه اروپائیان نشر و ترجمه شده و از مقاصد و نیات کسانی که با تقدیم هدایای رنگارنگ سیاستمداران ریش بلند ما را چون کودکان فریب می دادند پرده برداشته شده است می توان دریافت مشتاقان بی قید و شرط تمدن اروپائی خیلی در نظر خود مصیب نبوده اند و آنانکه به اروپائیان با نفرت و شك می نگریستند نیز در خور ملامت و نکوهش بسیار نمی باشند.

پایان